

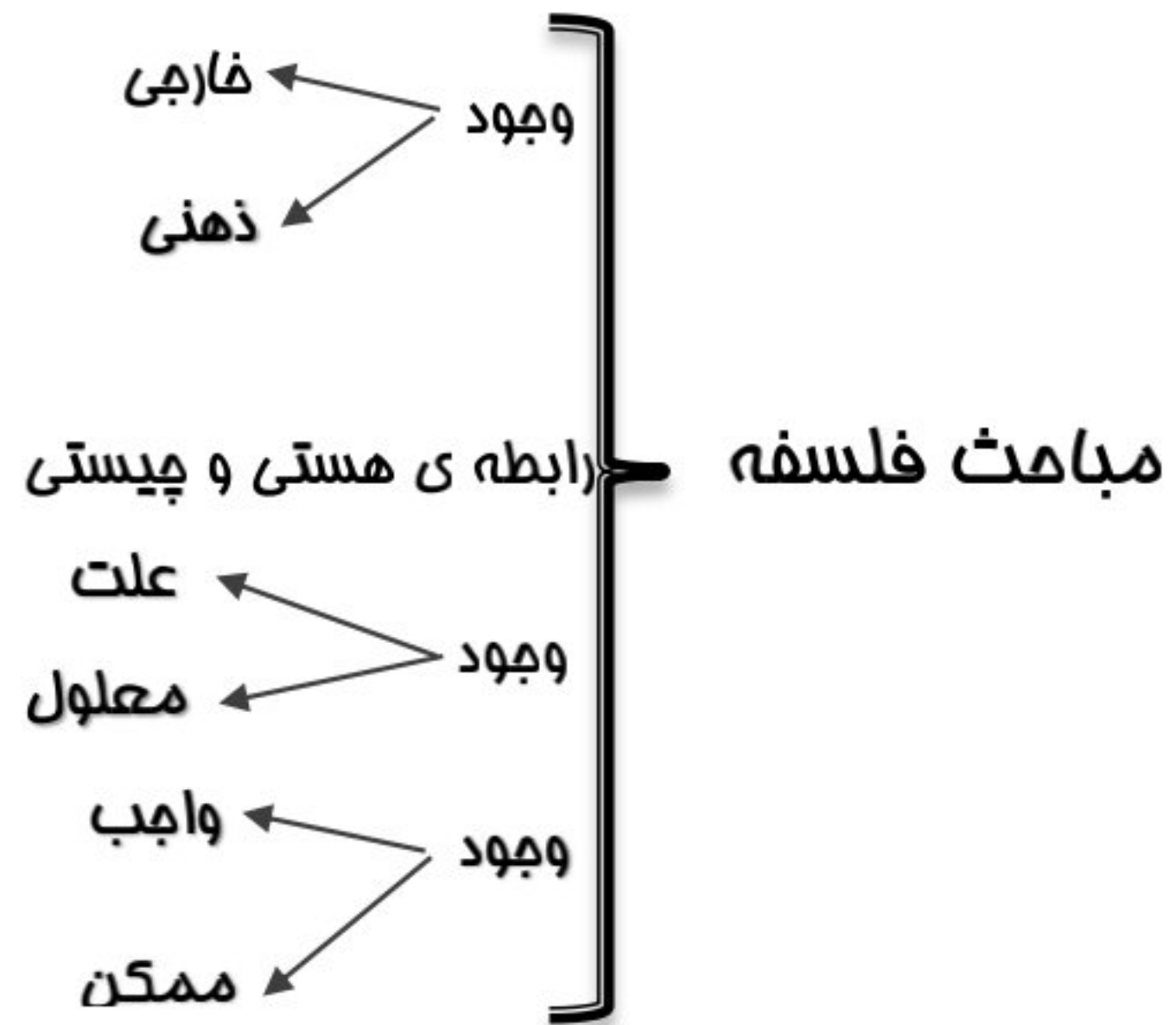
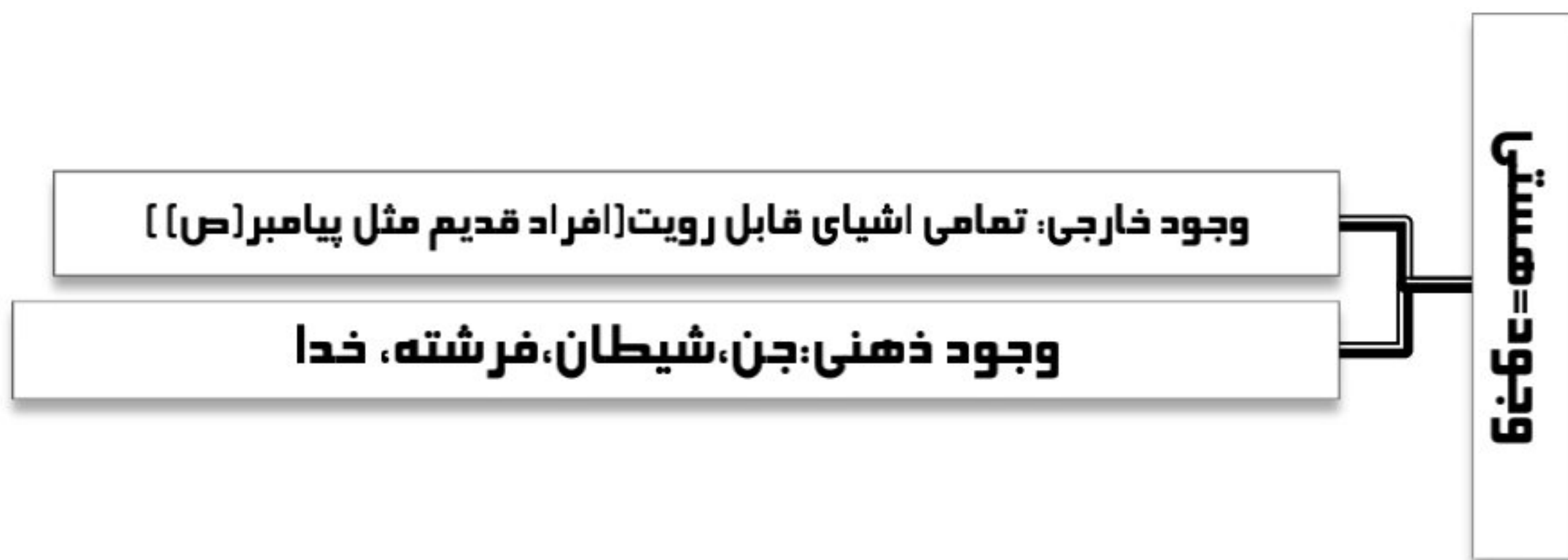
▪ موضوع فلسفه ← وجود

دانش فلسفه همان وجود شناسی است

اصل دانش فلسفه = وجودشناسی

معرفت شناسی: صحبت پیرامون حقیقت علم = وجود ذهنی

↓
شناخت



۲- مفهوم = درک ذهنی از اشیا

مصدق = واقعیت = نمونه ی خارجی اشیا در دنیای خارج

دنیای خارج = جهان طبیعی

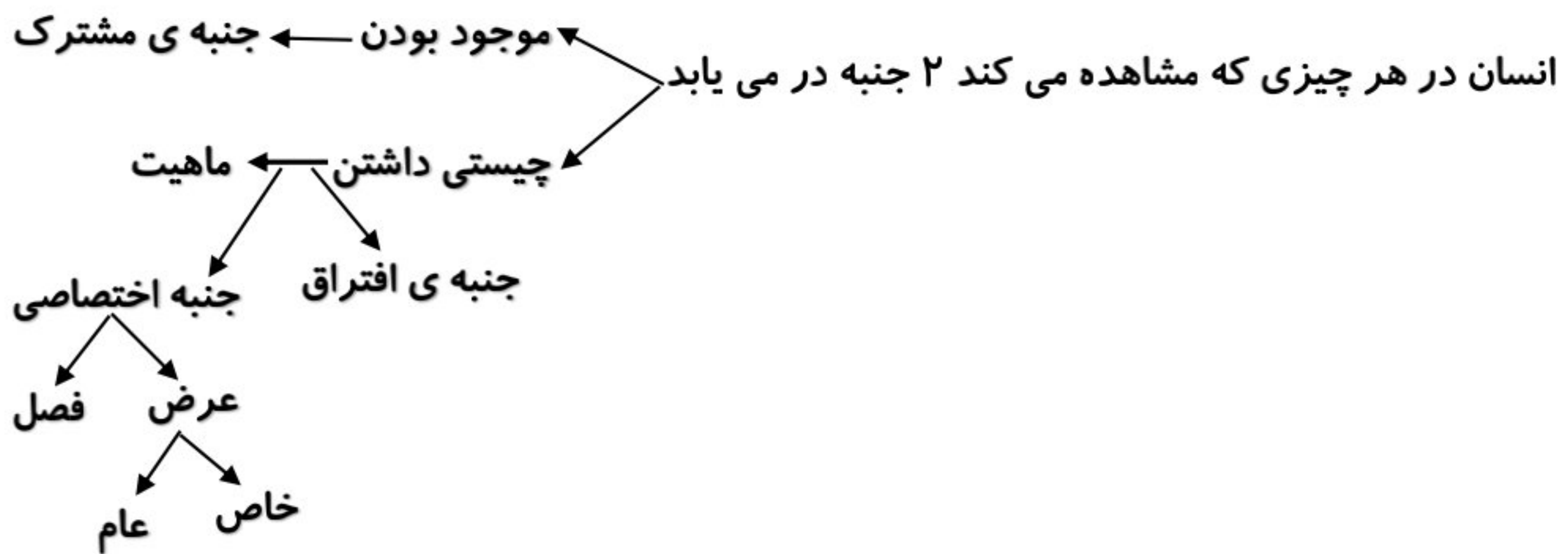
مغایرت وجود و ماهیت در ذهن

توضیح معنی مغایرت: عین هم نبودن = یکی نبودن = دو چیز بودن = مختلف و متفاوت بودن = متمایز و از هم جدا بودن

۳- تعیین دو نسبت هستی و چیستی:

= هستی = وجود = مفاهیمی که با این و آن نشان داده میشود.

= ماهیت = چیستی = ویژگی ها



۴- هدف بحث مغایرت وجود و ماهیت:

اثبات اینکه مفهوم وجود و ماهیت در ذهن عینیت و یکسانی ندارد.

- نکته ۱- وجود و ماهیت در ذهن ۲ چیزند (مختلف و متفاوت، متمایز و جدا از هم)
 - نکته ۲- وجود و ماهیت در خارج یکسان اند
 - نکته ۳- مغایرت وجود و ماهیت در ذهن
- عینیت وجود و ماهیت در خارج

خدا صدر مسائل فلسفی:

تاریخ فلسفه به ما نشان میدهد که از همان ابتدای شکل گیری فلسفه و تفکر فلسفی، بحث و گفت و گو درباره خدا در جریان بوده و این موضوع در صدر مسائلی قرار داشته است که فیلسوفان بررسی کرده اند.

عهد ایران باستان و خدا:

گزارشهای اسطوره ای و نمادینی که از ایران باستان به دست ما رسیده است و نیز نظر فیلسوفانی مانند سهروردی نشان می دهد که حکما در آن زمان شناختی روشن از مبدأ هستی داشته اند.

نظر ایرانیان باستان راجع به خدا:

آنان خدا را نور هستی می دانستند که با پرتو و اشراق خود پدیده ها را ظاهر می سازد و خلق می کند. همچنین، مانند بسیاری دیگر از حکما و فیلسوفان، از نخستین پرتو و مخلوق سخن گفته و او را «بهمن» نامیده اند. بهمین از نظر آنان وجودی مجرد دارد. حکیمان ایران باستان، جهان را مخلوق خداوندی حکیم می دانسته اند، با اینکه آثار مدون و مکتوب چندانی از آن دوره به دست ما نرسیده است، همین گزارش های مختصر حکایت از آن دارند که حکیمان دوره باستان، جهان را مخلوق خداوندی حکیم میدانسته اند.

عهد یونان باستان و خدا:

ویژگی های جامعه ای که فیلسوفان یونانی از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو در آن زندگی می کردند اینگونه بود که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می شمردند.



اعتقاد عمیق یونانیان به خدایانشان، که تعدادشان به ده ها مورد می رسید، چنان عمیق بود که انکار آنها، طرد از جامعه یونان و گاه از دست دادن جان را بدنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی دادند که کسی با اندیشه شرک آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید.

اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که:

❖ «او خدایانی را که همه به آنها معتقدند انکار می کند و از خدایی جدید سخن میگوید.»

نکته پاورقی:

(بیان ملتوس در دادگاه که به نمایندگی از شاکیان سخن می گفت. سقراط تلاش می کرد اندیشه آتنی ها را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه ای که آنان متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره کننده اصلی جهان است.) در چنین شرایطی، افلاطون تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و پندارها را اصلاح نماید.

نظر تیلور در رابطه با افلاطون:

یکی از افلاطون شناسان مشهور اروپایی به نام «تیلور» می گوید:

❖ «افلاطون ابداع کننده خداشناسی فلسفی است.»

❖ وی می گوید: «از نظر افلاطون، کار خداوند هدف دار است.»

به عبارت بهتر، خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی های روشن است خدایی که افلاطون از آن سخن می گوید با چند خدایی یونان تفاوت دارد.

علت این تفاوت: زیرا در چند خدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و چند خدایی شکل دیگری از همان کفر و بی خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است.

توصیف افلاطون از خداوند:

افلاطون خداوند را چنین توصیف می کند: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می زاید و نه از میان می رود و نه چیز دیگری را به خود راه میدهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می شود. او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است. فقط با تفکر و تعقل می توان به او دست یافت و از او بهره مند شد.»

صرفاً جهت اطلاع!

افلاطون همچنین می گوید: «برای ما معیار همه چیز خداست. نه آن طور که برخی می گویند، این یا آن فرد؛ بنابراین هر که بخواهد محبوب خدا شود، باید با همه نیرو بکوشد تا در حد امکان شبیه او شود. بنابراین، از میان ما تنها کسی محبوب خداست که خویشتن دار (عقیف) باشد و از دایره اعتدال پا بیرون نگذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست.»